



نوشته: هربرت مارکوزه

ترجمه‌ی: یوسف نراقی

# نظریه «ماکس وبر» در باره

# سرمایه‌داری و صنعتی کردن

\* مقاله ذیل برای نخستین بار در آلمان در کتاب Max weber und die soziologie heute و بعد ترجمه انگلیسی آن در New left review شماره ۳۰ بچاپ رسید، برای سومین بار در مجموعه مقالات هربرت مارکوزه H. Marcuse بنام Negations ترجمه و تالیف شاپیرو J.J. Shapiro آمده است. پروفور هبرمس J. Habermas ضمن تجزیه و تحلیل کارهای وبر در مقاله علمی تحت عنوان "Technology and Science as 'Ideology'" به پاسخگویی به مقاله انتقادی مارکوزه درآمده است. مقاله پروفور هبرمس در مجموعه مقالات وی تحت عنوان Towards a Rational society چاپ شده است. (م)\*

\* تمام زیرنویسها و تاکید بر کلمات از خود نویسنده مقاله میباشد. مگر آنکه با حرف (م) - مترجم - مشخص شده باشند.

در مرحله نخستین بعنوان وظیفه تاریخی بورژوازی آلمان در سرنگون کردن دولت فئودالی محافظه کار، و در مرحله بعدی، بعنوان برقراری دموکراسی، و بالاخره جنگ علیه سوسیالیسم و انقلاب، اساسا همین مفهوم وابستگی متقابل صنعتی کردن، سرمایه‌داری و حراست ملی است که احساسات تند و منحوس و برادر مبارزه علیه کوششهای سوسیالیسم در سال ۱۹۱۸ تحریک کرد. بعقیده‌ی سوسیالیسم در مفهوم «عقل غرب» و «دولت ملی» ایجاب تناقض میکند، بنابراین، این يك اشتباه تاریخی جهانی است، اگر نه يك جنایت تاریخی جهانی (۱) - هر آنچه که از سرمایه‌داری

مفهوم سرمایه‌داری و صنعتی کردن در کار ماکس وبر بدو علت ذیل مساله‌ای غامض و قابل تأمل است: اولاً بعنوان سرنوشت مقدر تاریخی دنیای غرب، ثانياً بعنوان سرنوشت آلمان معاصر که بوسیله بیسمارک بوجود آمده است. بعنوان سرنوشت مقدر غرب، آن دو خصوصیات غالب عقلانیت غربی هستند. و برادر تمام کارهایش، چه آشکار و چه نهان، چه مترقی و چه ارتجاعی، در جستجوی تظاهر عینی عقل است.

بعنوان سرنوشت مقدر آلمان مدرن، این تظاهرات عینی عقل یعنی سرمایه‌داری و صنعتی کردن، سیاست رایش سوم را تعیین کردند:

منظور نظر باشد، در مرحله اول و قبل از هرگونه ارزیابی، بایستی بعنوان عقل ضروری ادراک شود.

در تجزیه و تحلیل ماکس وبر از سرمایه داری صنعتی، عناصر فلسفی، تاریخی، سیاسی، و جامعه‌شناسی بطور اساسی باهم در رابطه میباشند. تئوری وی از يك علم ذاتا مستقل از تأثیر ارزشها، **Value Free society** اخلاقی بی طرف، خود را پیمان نحوه‌ای که در عمل بود، آشکار میکند: کوششی در جهت «استقلال» بخشیدن به علم برای پذیرفتن ارزشهای اجباری که از خارج از حوزه علوم به آنها تحمیل شده است. وظیفه تئوری وبر درباره دانش، از همان اوان سخنرانی وی در افتتاحیه فرایرک کاملاً آشکار بود. در این سخنرانی وی آشکارا و بسا خونردی تئوری خود را درباره اقتصاد مستقل از تأثیر ارزشها تحت تابعیت ادعاهای قدرت سیاسی امپراطوری در آورد. وی بعداً در سال ۱۹۰۹ کاملاً بدون ابهام چنین بیان کرد:

«دلیل اینکه چرا من در هر فرصتی با هیچ‌بودنتی و شاید مصرانه در رد درهم آمیختگی مساله « آنچه که هست » و « آنچه باید باشد » میکوشم، اینست که من به مساله « آنچه که باید باشد » کمتر ارزش قائم، بلکه درست برعکس آن، چون من نمیتوانم مسائل و مشکلات مهمی که جهان را تکان میدهند، مسائلی که مهمترین مشکلات بشر، تناسب تصورات و خیالات باطن وی را تکان میدهند، تحمل کنم. من نمیتوانم این مشکلات را که به «مشکل تکنیکی اقتصادی تولید» تبدیل شده‌اند متحمل شوم و در اینجا از آنها بعنوان مشکلی بعنوان در درون حوزه سیستم ویژه‌ای نظیر اقتصاد بحث کنم.» (۳)

ولی حوزه ارزشها، « آنچه که باید باشد »، که از علوم سوا شده‌اند، در عین حال از علوم محفوظ و انتقادات علمی درمعرض نگهداشته شده‌اند. از مدارک و شواهد علمی « ارزش هیچ نوع عالی و خیالی قابل استنتاج نیست. » این البته تجزیه و تحلیل ماکس وبر از سرمایه‌داری صنعتی است که سعی دارد نشان بدهد که نظریه بی طرفانه بودن علم، و یا لاقابل در رابطه با ارزشها و آرمانها، غیر قابل دفاع است. مفاهیم صرف فلسفی - جامعه‌شناسی مستقل از تأثیر ارزشها، در روند خود به نقد ارزشها تبدیل میشوند، و نتیجتاً مفاهیم صرف علمی و مستقل از تأثیر ارزشها، ارزشهای پنهان خود را آشکار کرده و مبدل به نقد داده‌هائمی میشوند که در پرتو اینداده‌ها علیه اشیاء و بشر وارد عمل میشوند. آنچه که « باید باشد » خود را در آنچه که « هست »

تجسم می‌بخشد. یونانی یایسان ناپذیر این مفاهیم واقعیت آنها را بروز میدهد، در کتاب « اقتصاد و جامعه »، یکی از مهمترین نوشته‌های ماکس وبر که تا حدی نیز مستقل از تأثیر ارزشها هست، جائیکه روش تعاریف صرف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی واقعا درهم آمیخته است، فقط میتوان از « صرف گرایی » بعنوان مفهوم واقعی و عینی نام برد. اعتبار این واقعیت نتیجه توده‌ای از اسناد و مطالب کار عظیم ( که امروزه امکان ناپذیر جلوه میکند ) و روشنفکرانه وبر است که بوی امکان داد تا به عمل تجرید مبتنی بر تشخیص و تغییر دائمی بین اساس و غیر اساس، واقعیت و ظاهر دست زند. تئوری صرف وبر بوسیله مفاهیم انتزاعی خود به نتایج و هدفیانی دست مییابد که جامعه‌شناس تجربی کاذب و غیر تئوریک مخالف تئوری در رسیدن بدان سعی بیهوده و عبثی میکند. آنچه که جامعه‌شناس وبر کسب میکند عبارتست از تعریف صحیحی از واقعیت. مفهوم سرمایه داری صنعتی

در تئوری صرف وبر از « عقلانیت » و « سلطه » عینیت مییابد، که در واقع مفاهیم اساسی و تم‌های عمده کتاب « اقتصاد و جامعه » میباشند. حال سعی ما بر این است که رابطه بین سرمایه داری، عقلانیت و سلطه را در عقاید وبر روشن سازیم. در شکل کاملاً کالی خود میتوان به شرح ذیل خلاصه کرد: ویژگی اندیشه غربی از عقلانیت خود را در سیستمی از فرهنگ مادی و معنوی (مثل: اقتصاد، تکنولوژی، علم، هنر و روش زندگی) تجسم بخشیده، و در درون سیستم سرمایه‌داری به رشد و توسعه کامل خود نائل میشود. این سیستم تمایل به نوعی سلطه و اقتدار دارد که به عقیده وبر سر نوشت مقدر دوران معاصر است که عبارت است از سلطه مطلق بوروکراسی. ایده عقل بعنوان عقلانیت یا منطقییت دنیای غرب، مفهوم اساسی و رابطه مفاهیم وبر است. بحث خود را با بررسی این مفهوم آغاز میکنیم.

### عقلانیت صرف و نظری

در نظر ماکس وبر نوعی عقلانیتی وجود دارد که فقط در غرب بوجود آمده و در شکل‌گیری سرمایه داری کمک فراوانی کرده و در آینده بشر نقش قاطعی دارد. کوشش وبر در تعیین تظاهرات چندگانه این عقلانیت (که البته متناقض هم هستند) قسمت اعظم کار وی را تشکیل میدهد. «روح سرمایه داری» آنچه‌آنکه وی در جلد اول مجموعه مقالات جامعه‌شناسی مذهب شرح میدهد، یکی از این تظاهرات چندگانه است. در دیباچه این مجله بطور پراگماتیک شرح میدهد که عقلانیتی که در سرمایه‌داری غرب تجسم مییابد شکل صنعتی کردن جوامع غرب را اساساً از دیگر اشکال اقتصاد و تکنولوژی متمایز میسازد.

عناصر ویژه مفهوم وبر از عقل عبارتند از:

۱ - به صورت ریاضیات عالی در آوردن تمام تجربیات و شناخت ما، که از موفقیت‌های خود در علوم تجربی نشات یافته و به غلبه حوزه علوم اجتماعی راه گشوده و بعد به تمامی جنبه‌های زندگی شیوع پیدا کرده است، ۲ - اصرار در لزوم تجارب عقلی و اثبات منطقی و عقلانی در سازمانهای علم و نحوه زندگی ۳ - تدوین و تشکیل سازمان عمومی، بویژه از کارمندان مجرب و ورزیده‌ای که تمایل به «کنترل مطلق گریز ناپذیری بر تمامی زندگی ما دارند» (۴). این خصوصیت اخیر تأثیر مهمی در تغییر عقل تئوریک به عقل عملی و تاریخی دارد. مفهوم وبر از عقل در آغاز شامل نوعی آگاهی ویژه تاریخی بود که بعداً خواهیم دید چگونه این بخش از نظریه وی از زان آگاهی دچار تضعیف شده تا اینکه بالاخره هر نوع موقعیت قاطعی را ترک گفته است، در جامعه‌شناسی وی، عقلانیت صرف و نظری بطور غیر قابل اجتناب تبدیل به عقلانیت سرمایه داری میشود: این بعنوان انتظام سیستماتیک از خواستهای غیر عقلانی برای «بهره‌برداری» ظاهر میشود، انتظامی که تجلی ویژه آن به « زهد و تقوای - جهانی » پیوریتانسیسم\* مبدل میشود. در این انتظام عقل غربی تبدیل به عقل اقتصادی سرمایه‌داری میشود، بدین معنی که تحرك دائمی برای تجدید بهره‌برداری وسود در فعالیتهای اقتصادی سرمایه داری عقلانی،

\* - فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان در زمان الیزابت اول که علیه سنن مذهبی قیام کرده و طرفدار زهد و تقوای باطنی و سادگی و پاکی در نیایش بودند. (م)

تشبیح میکند چنین عقلانیتی در واقع شرط اساسی سود جوئی سرمایه‌داری میشود، که بنوبه خود بسوی جمع‌آوری سینماتیک و محاسبه شده سرمایه در «اقتصاد سرمایه‌داری» جهت یافته است.

پایه های این عقلانیت را تجرد و افعیات تشکیل میدهد، که خود محصول عملی و نظری تشکیلات اجتماعی نوین میباشد. این تجرد دوران سرمایه‌داری را بر حسب «تبدیل و تقلیل کیفیت به کمیت» تعیین میکند. بعنوان وظیفه و کار کرد جهانی (که تجلی اقتصادی خود را در ارزش مبادله‌ای تجسم می‌بخشد) مبدل به شرط مقدماتی قابل محاسبه بودن کفایت و سودمندی جهانی میشود چنانکه این وظیفه جهانی ساطه و اقتدار بر تمامی روابط و مزایای خصوصی را از طریق تقلیل آنها به کمیت و ارزشهای مبادله‌ای امکان پذیر نموده و تأیید مینماید. عقل مجرد در ساطه و اقتدار قابل محاسبه و ارزیابی شده طبیعت و بشر عینیت مینماید. برداشت و بر از عقل خود را در عقل تکنیکی، بعنوان تولید و تبدیل ماده (انسان و اشیاء) از طریق دستگاه منظم و علمی تجسم می‌بخشد، این دستگاه جهت پیش بینی و محاسبه کفایت و سودمندی نباشده است، عقلانیت، آن بشر و نیادهائی نظیر کارخانه‌ها، بوروکراسی دولتی، کار و اوقات فراغت را سازمان داده و تحت کنترل خود در می‌آورد. برای چه منظور و هدفی آنها را کنترل میکند؟ از این نکته نظیر مفهوم و بر از عقل در سطح عقل صرف و نظری باقی مانده است: بدین معنی که عقل بعنوان تحدید و تجرد تمامی خصوصیات و مزایائی که کفایت و سودمندی قابل پیش بینی دستگاه جهانی سرمایه‌داری را امکان پذیر نموده است تعریف شده است. ولی اکنون تمامی محدودیتهای عقل صرف و نظری آشکار شده‌اند: نه هدف ویژه ساختمان علمی - تکنیکی و نه محتوای این ساختمان (موضوع مطالعه آن) میتواند از این مفهوم استخراج شود. اینها از قلمروئی که مقدم بر عقل صرف مستقل از تأثیر ارزشهاست، بوجود می‌آیند.

در عقلانیت سرمایه‌داری، همچنانکه ماکس وبر تجزیه و تحلیل میکند، این عناصر که خارجی و مقدم بر عقل میباشند و بطور عینی آنرا محدود میسازند، بعنوان دو واقعیت تاریخی ظاهری میشوند:

- ۱ - تدارک و تهیه برای احتیاجات بشر - که این هدف اقتصادی است - در چار چوب سرمایه‌گذاری خصوصی بعقل آمده و محاسبه امکانات سودجوئی و بهره برداری را در درون این چار چوب امکان پذیر میکند. بدین معنی که سود و نفع افراد منفرد سرمایه‌گذار یا شرکتهای خصوصی باید مد نظر باشد.
- ۲ - در نتیجه، وجود کسانی که قرار است احتیاجاتشان برطرف شود، وابسته و مبتنی بر امکانات سودجوئی فعالیت - های اقتصادی سرمایه‌داری است. این وابستگی در شکل نهائی خود در «کار آزاد» تحقق مینماید که در اختیار سرمایه‌گذار یا شرکتها میباشد.

بر حسب مفهوم و بر، این واقعیتها از خارج از عقل صرف و نظری به آن داده شده‌اند، ولی بعنوان واقعیتهای تاریخی، ارزش کلی مفهوم و بر را تحدید میکنند. نه عقیده و بر، واقعیت موضعی عقلانیت سرمایه‌داری، سرمایه‌گذاری خصوصی است، سرمایه‌گذار شخص آزادی است که کاملاً مسئول فعالیت اقتصادی خود میباشد. در این مفهوم، سرمایه‌گذار در واقع یک بورژوا است و طریق زندگی بورژوازی تجلی خصوصیت خود را در «زهد و تقوای - جهانی» پیدا میکند. آیا این مفهوم هنوز دارای ارزش است؟ آیا بورژوازی که و بر آنرا بعنوان عامل و ناقل رشد و توسعه صنعتی

می‌بیند، هنوز همان نقش موثر را در سرمایه‌داری اخیر بازی میکند؟ آیا عقلانیت سرمایه‌داری اخیر هنوز دارای خصوصیت «زهد و تقوای - جهانی» است؟ بنظر من پاسخ به تمامی این سوالات «منفی» است. در رشد و توسعه عقلانیت سرمایه‌داری خود، و خصوصیات که و بر به آن نسبت داده، از هم پاشیده و متروک شده است. بازمی‌باشیدگی آنها عقلانیت سرمایه‌داری صنعتی کردن در شکل تازه‌ای بروز میکند: در شکل غیر عقلانی خود. فقط به ذکر یک جنبه اکتفا میکنیم: «زهد و تقوای - جهانی» دیگر هیچگونه نیرو و محرکی در سرمایه‌داری اخیر محسوب نمیشود، بلکه این خصوصیت سرمایه‌داری تبدیل به نوعی راه تکامل سیستم سرمایه‌داری شده است. کینیز آن را چنین بیان میکند: در هر «جامعه مرفه» هر جا که تقوا سد راه تولید و مصرف مواد تولیدی باشد، خطر جدی محسوب میشود. حتی سرمایه‌داری اخیر در «ردوانکار» تقوا بنا شده است: تنازع بقا و استثمار کار باید هر چه بیشتر تشدید شود تا امکان هر چه بیشتری برای جمع‌آوری سرمایه بوجود آید. تقوا دیگر مدتهاست که روش زندگی سنتی بورژوازی نیست، بورژوازی بعنوان طبقه نیروهای تولید جامعه را توسعه میدهد، و این آغاز نیروهای منهدم کننده و سازنده آینده است. محاسبه ریاضی وار سودمندی و کفایت پیروزی خود را در خنثی نمودن نیروها و کشت و کشتارها توجیه میکند: شانس خود نابودی یکی در مقام مقایسه با شانس نابودی دشمن. آیا این اعمال مطابق عقل و منطق است و با رشد و توسعه ذاتی اجتماعی آن؟

اعمال بد امکان ذاتی این عقل و منطق است. علمی که خود را «بی‌طرف» میدارد و هیچگونه «کوشی» در قضاوت اینک که چه باید باشد از خود نشان نمیدهد، در واقع خود را دست بسته در خدمت قدرتهای اجتماعی فرار میدهد که تعیین میکنند چه باید باشد و چه هست.

در توسعه عقلانیت سرمایه‌داری، غیر عقلانی و غیر منطقی تبدیل به عقل و منطق میشود: منطق به عنوان رشد سریع تولیدی، غلبه بر طبیعت، افزایش تولیدات مصرفی و انبار آنها و (گذاشتن آنها در دسترس قشرهای وسیعی از ملت)، این غیر عقلانی است، چرا که تولید بیشتر، غلبه بر طبیعت و ثروت ملی تبدیل به نیروهای مخرب میشود - مخرب نه در مفهوم صرفاً استعاری، مثلاً حراج ارزشهای فرهنگی عالی، بلکه در مفهوم واقعی کلمه: تنازع بقا در درون قشرهای ملی و بین آنها تقویت مینماید. تعرضات تحت فشار و بندبافته در مشروعیت یافتن شکنجه‌های قرون وسطائی و انهدام طرحریزی شده علمی بشر رها و سرریز میشوند. آیا ماکس وبر یک چنین توسعه‌ای را پیشگویی میکرد؟ اگر مراد از پیشگویی گفتن واقعه‌ای قبل از وقوع باشد، پاسخ ما باین سوال منفی است. ولی این گونه رشد و توسعه بطور مبهم در افکار وی بعنوان عقل - تکنیکی وجود دارد. در مفهوم تحلیلی و بر از عقلانیت سرمایه‌داری مستقل از تأثیر ارزشها نه تنها تبدیل به نقد «علم صرف» بلکه مبدل به انتقاد از «ارزش‌گذاری» و «هدف جوئی» شده و صفات انسانی را از دست میدهد.

در این مرحله انتقاد باز می‌آیند و آنچه را که مدعی است که اجتناب ناپذیر است، قبول کرده و شروع به عذر و بهانه میکند، و بدتر از آن، وجود شق دیگری را انکار میکند که عبارتست از خصوصیت کیفی عقلانیت تاریخی. ماکس وبر محدودیت‌های مفهوم خود را بروشنی تشخیص داد. وی خود را بعنوان یک «بورژوا معرفتی کرد و کارهای خود را با مسیون تاریخی

بورژوازی تعیین هویت نمود. بنام این میسیون وی اتحاد و همبستگی نمایندگان بخشهای بورژوازی آلمان را با رهبران تشکیلات ارتجاعی و اختناق جایز شمرده و قبول داشت. برای تمبیه مخالفین سیاسی خود و چپهای تند باز نااشگاههای روانی، بساط وحش، و آتش گلوله را توصیه میکرد. وی یکی از روشنفکرترین جامعه شناسان، روشنفکرانی را که زندگی خود را در راه انقلاب قربانی میکردند، ملامت و تحقیر میکرد. (۶) شخصیت وی در اینجا در خدمت توضیح مفهومی فرار میگردد و نشان میدهد که تا چه حد عقل خود، در محتوای انتقادی خود، زنداندانی ریشه‌های خود میشود: «عقل» در مفهوم عقل بورژوازی، البته فقط بخشی از آن، بنام عقل و منطق سرمایه‌داری، باقی‌ماند.

### سرمایه‌داری و تسلط و استیلا

حال میپردازیم به بررسی و آزمایش توسعه ذاتی مفهوم ویر از عقل سرمایه‌داری، در سخنرانی افتتاحیه خود در فرایبرگ ویر سرمایه‌داری صنعتی را بعنوان قدرت سیاسی مطلق، یعنی امپریالیسم تجسیم کرد که فقط صنایع بزرگ و عظیم قادر هستند که در میدان نبرد و رقابت شدید بین‌المللی از استقلال ملی دفاع کنند. قدرت سیاسی عظیم امپریالیستی و صنعتی کردن وسیع متمرکز لازم و ملزوم هم هستند، اقتصاد بایستی در خدمت خواستهای دولت و قدرت ملی باشد و با وسایل و ابزار آن کار بکند. نیروهای آرتش و کلنیالیسم وسایل مورد نیاز امپریالیسم است. وسایلی است که برای تحقق اهداف و ارزشهای علمی بکار میرود، بایستی اقتصاد مستقل از تاثیر ارزشها خود را در اختیار آن بگذارد. بعنوان عقل تاریخی، خواستهای دولت اقتدار سیاسی طبقه‌ای را ملزم میدارد که قادر به صنعتی کردن جامعه خود بوده و ترقی و توسعه ملت را تحقق و رونق می‌بخشد. در واقع الزام سلطه طبقه بورژوازی، ولی این خطرناک است که «طبقه‌ای از نظر اقتصادی در حال زوال، کسب قدرت سیاسی نکند»، نظیر جانکرها در آلمان (۷) از این نقطه نظر، علم اقتصاد در نظر ویر، و تحت تاثیر قضاوتهای ارزشی سیاسی غیر علمی، تبدیل به نقد سیاسی و جامعه‌شناسی دولت‌زمان بیسمارک میشود. این انتقاد از آینده سبقت میجوید: در آلمان، طبقه برگزیده شده از نظر تاریخی، یعنی طبقه بورژوازی، هنوز به «حد بلوغ» نرسیده و در صنعت خود در جستجوی «قبضه‌گری» است که نقش بورژوازی را برای وی بازی کند. (۸)

کسب قدرت بوسیله طبقه بورژوازی در آن زمان، به مفهوم ایجاد دموکراسی در دولت ما قبل بورژوازی بسود. ولسی رشد نیافتگی سیاسی بورژوازی آلمان این دموکراسی را تشخیص نداد و آن را وقف «سزارسیم» نمود. و او همه تبدیل دموکراسی-فرم سیاسی که با سرمایه داری صنعتی منطبق میشود - به دیکتاتوری قاطعی میرفت، عقل بورژوا در طلب کرامات غیر عقلانی بود. این پروسه دموکراسی بورژوازی، اگر نه عقل بورژوازی، همواره ویر را مضطرب و آشفته میکرد، که میتوان بسروشی در کتاب «اقتصاد و جامعه» وی دید - بعدا به آن خواهیم پرداخت اینجا باید متذکر شد که ویر خیلی صحیح تر از اغلب سوسیالیستهای معاصر خود، توسعه و تکامل طبقه دیگر را که سرمایه‌داری را تغذیه و تقویت میکند، یعنی توسعه طبقه پرولتاریا را، پیش‌بینی کرده بود. وی در سخنرانی افتتاحیه خود در سال ۱۸۹۵ گفت: «خطری از طرف خلق ما را تهدید نمیکنند»، آنها هیچ کاری نمیتوانند بکنند، همانند که امپریالیسم را بیان رسانند. این «قشر حاکم و طبقه در حال نضج» است که امکانات ادامه حیات ملت را در نواحی

رقابت بین‌المللی تهدید میکند.

ویر در سرمایه‌داری اخیر دو خصوصیت عوضی را پیش بینی کرد: خصوصیت محافظه کاری توده مردم، و گرایش سزارسیم طبقه حاکم. برای وی این دو خصوصیت در ساختمان سرمایه‌داری ریشه نداشتند، آنچنانکه در تئوری مارکسیستی هست. «رشد نیافتگی سیاسی» از آنجائیکه عوامل اساسی ماوراء واقفیت را نمیتواند توصیف نماید، مقوله ضعیف و ناچیزی است، بویژه در مورد عدم امکان برای تولیدات سرمایه‌داری در حنظ بازار آزاد از طریق رقابت آزاد. تولیدات سرمایه‌داری با محدودیتهای خود در نهادهای دموکراسی بازار جامعه مواجه میشوند. تمرکز قدرت در دست بوروکراسی در واقع نقطه اوج رهبری و اقتدار است. آنچه که در چارچوب سرمایه‌داری لیبرال بعنوان «رشد نیافتگی سیاسی» جاوه میکند، عبارتست از رشد و بلوغ سیاسی و سازمان یافتگی سرمایه‌داری اخیر.

و اما «سربراهی» طبقه تحت تسلط؟ حتی در زمان زندگی ویر، این طبقه، بدلیل يك لحظه تاریخی، تقریباً آماده خاتمه دادن به امپریالیسم بود. از آن به بعد، بلوغ سیاسی طبقه بورژوازی و کفایت مادی و معنوی شیوه تولید سرمایه‌داری امور را بدست گرفت و پیش بینی ویر را به ثمر رسانید.

حال میپردازیم به بررسی نظریه ویر در باره سرمایه‌داری در کتاب «اقتصاد و جامعه». در این کتاب مفهوم سرمایه‌داری بظاهر از هر نوع شکل عینی قدرت سیاسی امپریالیستی انتزاع شده و در يك شکل علمی خاص مستقل از تاثیر ارزشها پروراند شده است. در اینجا سرمایه‌داری بعنوان نوعی «فعالیت اقتصادی عقلانی» و «شکل ویژه‌ای از حسابداری مالی» تعریف شده است: «حسابداری مالی عبارتست از ارزیابی و ممیزی فرصتهایی برای موفقیت فعالیتهای نفع‌سازی و سودجویی بیشتر از طریق محاسبه کلی میزان دارائی سرمایه‌گذاری که شامل کالا، جنس، و پول نقد است، و مقایسه آن با محاسبه همانند در مرحله بعدی و در همان روند از دارائی جدیدی که اخیراً بکار انداخته شده است. این عمل بطور دائمی در مورد تشکیلاتی که در ایجاد سود بطور مستمر در حال فعالیت هست، انجام میگردد. مدت زمان حسابداری حائز اهمیت است، چرا که این عمل بین مرحله نخستین سرمایه‌گذاری و مرحله نهائی آن موازینی ایجاد میکند.» (۱۰)

حتی در منتهای پیچیده و مغشوش نیز کوشش طاقت فرسا جهت تعریف سرمایه‌داری بر حسب «علم خاص» و تصفیه آن از هر گونه خصوصیات انسانی و تاریخی کاملاً هویدا است. آنچه که در این نوع تعاریف مهم جلوه داده میشود تجارت است و نه غیر آن. برخلاف تعریف فوق، تاکید ویر در صفحه بعد ما را به تعجب میاندازد: «حسابداری مالی (سرمایه‌ای) در عقلانی‌ترین شکل نظری خود منازعه بشر علیه همدیگر را مفروض میدارد.» (۱۱) آنچه که حسابداری مالی (سرمایه‌ای) علیه بشر انجام میدهد در واقع در تعریف انتزاعی، دقیق تر و روشن تر از تعریف عینی آن بیان شده است: عقلانیت اولین و آخرین سرازنامه هر واحد اقتصادی سرمایه‌داری منتصن بر بریت و نامردمی است. «بطور نظری عقلانی‌ترین» نوع حسابداری سرمایه‌ای عبارتست از آن که در چه کسی و در کدام «هدفی» فقط بعنوان کمیت‌های متغیر در محاسبه فرصتهای کسب و تحصیل سود وارد شده است.

## نظریه ماکس وبر (بقیه)

در چنین عقلانیت صرف به ریاضی در آوردن آن تا نهایت محاسبه با تضاد واقعی خود زندگی پیش می‌رود، و در غایت خود خطر مرگ از گرسنگی تبدیل به نیروی محرکی برای فعالیت اقتصادی افراد بی چیز می‌شود:

«خطر مرگ از گرسنگی عامل قاطعی در تحریک فعالیت اقتصادی تحت شرایطی از بازار اقتصادی بطور عادی ... برای فقیران ولی چیزان است ... که در واقع هم برای خود و هم برای متعلقانشان، مثلاً زن و بچه، خود را به مخاطره انداخته و بدون تهیه وسایل حیاتی افراد قبول مسئولیت میکنند...» (۱۲)

ماکس وبر بارها عقلانیت صرف و نظری را مخالف عقلانیت اساسی و عینی که در ابقا و تقویت اقتصادی بشر از «دیدگاه اصول معین اخلاقی» (۱۳) مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، تعریف میکند.

عقلانیت صرف و نظری، بنابر این، نه تنها در تضاد با اهداف و ارزشهای «سنتی» است، بلکه حتی با اهداف انقلابی در تضاد می‌باشد. بعنوان مثال، ماکس وبر از طرفی تقاضای بین عقلانیت صرف و ارزش سنتی را ذکر می‌کند و از طرف دیگر سعی از بین بردن جدائی قدرتها داشت، عبارت دیگر، وی می‌خواست استیلاء و غلبه موجود را بطور ریشه‌ای عوض کند. ولی آیا عقلانیت نظری که تجلی خود را در سیستم اقتصادی سرمایه‌داری پیدا میکند، واقعا نظری است؟ بار دیگر تعریف وبر را مورد دقت قرار دهیم:

«عبارت عقلانیت صرف فعالیت اقتصادی» در مفهوم بکار خواهد رفت که مبین افزایش کیفی محاسبه یا ارزیابی که بطور تکنیکی امکان پذیر و عملاً قابل اجرا است، باشد. سیستمی از فعالیت اقتصادی وقتی «بطور نظری» عقلانی نامیده خواهد شد که کمیت‌های مورد استفاده آن برای رفع احتیاجات بشری، که پایه و اساس هر اقتصاد عقلانی است، استعداد آن را داشته باشد که بوسیله اعداد و ارقام قابل بیان باشد.» (۱۴)

واضح است که بر حسب این تعریف یک اقتصاد کاملاً برنامه‌ریزی شده - مثلاً، اقتصاد غیر سرمایه‌داری به در مفهوم عقلانیت صرف، منطقی‌تر و عقلانی‌تر از اقتصاد سرمایه‌داری است. چرا که اقتصاد سرمایه‌داری خود را در محدوده ارزیابی منافع ویژه سرمایه‌گذارهای خصوصی و «آزادی» بازار قرار می‌دهد، اگر وبر اظهار می‌دارد که هیچ اقتصاد برنامه‌ریزی شده نوعی سیر فقه‌رانی و یا امکان ناپذیر است، بیش از هر چیز نظر وی به زمینه‌های تکنیکی متوجه است: در جامعه صنعتی مدرن، جدائی کارگران از وسایل تولید یک اجبار تکنیکی است، که نیاز به کنترل خصوصی و شخصی وسایل تولید دارد، بدین معنی که استیلاء شخص سرمایه‌دار مسئول را بر سرمایه‌گذاری ملزم می‌دارد. بطور کاملاً عینی، واقعیت تاریخی سرمایه‌داری - خصوصی - در تجربه و تحلیل وبر، تبدیل به اجزاء ساختار نظری سرمایه‌داری و باین نوع فعالیت اقتصادی عقلانی می‌شود.

ولی فونکسیون منطقی اجتماعی کنترل فردی تولید اقتصادی که بر پایه جدائی تولید کننده از وسایل تولید بنا شده، به ماوراء این نکته حرکت میکند. در نظر ماکس وبر، آن تضمین از لزوم تکنیکی و اقتصادی انضباط کار تشکیلاتی است که بعداً بصورت

عدلی برای کل جامعه صنعتی مدرن درمی‌آید. حتی ریشه‌های سوسیالیسم در انضباط کار کارخانه وجود دارد: «سوسیالیسم نوین از بطن این گونه موقعیت‌های زندگی و انضباط کارخانه‌ای تولد یافت» (۱۵). تبعیت سرمایه‌گذاری خصوصی از «انضباط کار» از طرفی عبارتست از عقلانیت استیلائی شخصی و از طرف دیگر، غلبه منطقی اشیاء بر بشر، عبارت دیگر، استیلائی وسیله بر هدف، جهت بر طرف کردن احتیاجات بشر. وبر با این کلمات به تز سوسیالیستی اتخاذ سند میکند، ولی به آنها انتقاد ندارد، بلکه آنچه وی معتقد است عبارتست از اینکه یک جامعه سوسیالیستی بهیچ وجه نمیتواند واقعیت اساسی جدائی کارگران از وسایل تولید را تغییر دهد، چرا که این جدائی خود شکلی از ترقی و تکامل تکنیکی و صنعتی کردن جامعه است. حتی عقلانیت آن برای سوسیالیسم الزامی مینماید، چرا که در غیر این صورت سوسیالیسم نمیتواند با ایمان کامل به تعهدات خود نسبت به بر طرف کردن احتیاجات بشری و از بین بردن تمازغ بقا عمل نماید. سلطه منطقی اشیاء بر بشر فقط میتواند بوسیله کنترل منطقی بشر بر بشر جایگزین گردد. بنابر این هنوز این سؤال برای سوسیالیسم نیز مطرح است! «چه کسی قدرت را بدست خواهد گرفت و اقتصاد نوین را رهبری خواهد کرد.» (۱۷)

صنعتی کردن سرنوشت مقدر دنیای مدرن است، و مشکل اساسی صنعتی کردن برای سوسیالیسم و سرمایه‌داری بقرار ذیل است: چه نوع سلطه و کنترل بر صنعتی کردن و نتیجتاً بر جامعه عقلانی‌ترین شکل استیلاء است؟ لفظ «عقلانی‌ترین» هنوز به مفهوم عقلانیت صرف و نظری، که فقط در عمل کرد منظم و قابل پیش‌بینی و محاسبه کل جامعه مرکب تحقق می‌یابد، می‌باشد. ولی در روال رشد منطقی آن، عقلانیت صرف بطور قابل ملاحظه‌ای در تحلیل وبر تغییر حاصل کرده است: این عقلانیت بر حسب منطق درونی خود، خود را تابع عقلانیت قدرت و استیلاء قرار می‌دهد. از آنجائیکه این عقلانیت صرف ماوراء ساختمان خود پانسیگذار دو چیزی غیر از سیستم خود بعنوان محاسبه خود و عملیات ارزیابی خود ندارد، در کل وابسته و متعین بوسیله اشیاء دیگری در خارج از خود می‌باشد، بنابه تعریف وبر، در این مفهوم عقل مبتدل به ماده قائم بذات می‌شود.

صنعتی کردن و استیلاء «سرنوشت مقدر» جامعه است. برداشت وبر از «تقدیر» تصویری از محتوای ذاتی تجزیه و تحلیل نظری وی است. «تقدیر» قانون اقتصادی و اجتماعی است که مستقل از افراد وجود داشته و هرگونه مخالفت با آن به خود تلاشی میانجامد. ولی جامعه «طبیعت» نیست، پس چه کسی این تقدیر را مقرر میدارد؟

صنعتی کردن مرحله‌ای از رشد و توسعه استعدادهای و احتیاجات بشری است، مرحله‌ای که در آن بشر علیه طبیعت و خود تقلا میکند. این توسعه میتواند در شکلهای گوناگون و متفاوت با اهداف مختلف انجام گیرد، نه تنها شکل استیلا و کنترل بلکه همچنین تکنولوژی و نتیجتاً احتیاجات و بر طرف کردن این احتیاجات به هیچ وجه نمیتواند «سرنوشت مقدر» جامعه باشد. بلکه فقط وقتی تبدیل به تقدیر می‌شود که بطور اجتماعی و در اثر شرایط فهرمادی، اقتصادی و روانی تأیید و قابل اجرا شمرده شوند. برداشت وبر از مفهوم «سرنوشت و تقدیر» بر پایه این واقعیت‌ها بنا شده است. وی کوری جامعه‌ای را که مکانیسم تجدید حیات آن ماوراء افراد تشکیل دهنده آن بوقوع می‌پیوندد، کلیت می‌دهد، جامعه‌ای که قوانین استیلاء و غلبه در آن بعنوان قوانین عینی تکنولوژیکی تجلی می‌کند. بهر حال واقعیت این است

که این قوانین نه «رسمی» و نه «تقابری» هستند. متن تجربه و تحلیل وبر یک متن تاریخی است که در آن عقل اقتصادی تبدیل به استیلاء و غلبه میشود - استیلاء بر عنوانی و بر قیستی - از آنجائیکه این عقل تبدیل به «تقدیر» شده است، لذا میتواند نابود شود. تجربه و تحلیل علمی که این امکان را پیش بینی نکرده، خود را درگرو نه عقل بلکه در گرو عقل استیلائی موجود در جامعه فرار داده است، در پروسه تاریخی که در آن فعالیت‌های اقتصادی انجام میگردد کل عقل اقتصادی همواره عقل استیلا و غلبه است، که بطور تاریخی و اجتماعی روند اقتصادی را تعیین میکند. در اقتصاد سرمایه‌داری، هر قدر هم علمی و منطقی غلبه، غلبه تکنولوژی بر بشر است، ولی اقتصاد سوسیالیستی در واقع بر انهدام و تخریب این استیلاء و غلبه بنا میشود.

در کارهای وبر تجربه و تحلیل نظری سرمایه‌داری تبدیل به تجربه و تحلیل شکلهای استیلاء و غلبه میشود. \* البته این بدانجهت نیست که مفهوم سرمایه‌داری دیگر ادامه پیدا نمیکند، بلکه بدلیل این است که اصالت آنها خود نشان دهنده نادرستی آنهاست. باید افزود که اینها نه بخاطر اینکه وبر جامعه‌شناس بد با ناسازگار بود، بلکه وی موضوع مطالعه خود را بخوبی میدانست، و در اثر کنکاش و جستجو، هدف مطالعه وی بر خود وی مستولی شده بود. در اینجا حقیقت تبدیل به نقد و اتهام شده و اتهام خود تبدیل به فونکسیون واقعی علم شده است. اگر وی در سخنرانی افتتاحیه خود، علم اقتصاد را ماثون سیاست قرار داد، این تغییر موضع آندو در برتو نوشته‌های وبر بعنوان صورت منطقی روش وی متجلی میشوند. فقط در صورتی میتوان عومن به حقیقت بود که علم «تاب و بی آلوده» بماند. ولی این حقیقت عجور میکند که دانشمندان تشخیص بدهند که چه نیروی موضوع و هدف علم را از «خارج» تعیین و تحدید میکند. نیروییکه دانشمند دارای هیچگونه قدرت مقابله با آن را ندارد. بی طرفی دانشمند از قضاوت‌های ارزشی همانقدر لازم و ضروری است که این ارزشها صرفاً تظاهر میکنند. چرا که وقتی این بی طرفی واقعیت پیدا میکند که قدرت مقاومت و مقابله با آن را داشته باشد، در غیر اینصورت قربانی قدرتی میشود که وی را جهت استعمال خود انتخاب کرده است.

عقلانیت صرف سرمایه‌داری در دونکنه با محدودیت ذاتی خود مواجه میشود:

- ۱ - در واقعیت سرمایه‌گذاری یا سرمایه‌گذار خصوصی بعنوان موضوع محاسبه کیفیت فعالیت اقتصادی، ۲ - در واقعیت جدائی کارگران از وسایل تولید و «کار آزاد».
- بعقیده وبر این دو واقعیت تعلق به عقلانیت ویژه سرمایه - داری داشته و از نظر تکنولوژی ضروری هستند، بنابراین این برای وبر آنها عناصر اساسی استیلائی سرمایه‌داری در جامعه مدرن صنعتی میباشد، که در بصورت غلبه و استیلا خود بایستی در شکل عقلانیت اقتصادی تجلی یابد، در اینجا است که وبر سعی میکند در تجربه و تحلیل خود از بوروکراسی آن را نشان دهد.

بوروکراسی

سیاس به «دقت و صداقت، ثبات و استحکام، شدت و سختگیری و انضباط و قابلیت اعتماد و اعتبار آن، چرا که استعداد ارزیابی آن به رهبران تشکیلات و کسانی که در رابطه با آن فعالیت میکنند» (۱۹)، امکان عمل و کنترل میدهد، چرا که این کنترل از طریق «استیلاء و غلبه بوسیله اطلاعات وسیع»، ثابت، قابل محاسبه و کلاسه‌بندی شده انجام میگردد در واقع آنچه غلبه و تسلط، بیابند دستگاه بوروکراسی است، چرا که غلبه این دستگاه از طریق اطلاعات کلاسه بندی شده فقط وقتی علمی است که این اطلاعات بطور کامل با امکانات موجود و مطالبات تکنیکی وفق داده شود. بنابراین ریاست بر این دستگاه «برای افراد بی تجربه فقط تا مدت محدودی امکان پذیر است، مثل وزراء کابینه، حال آنکه مدیران حرفه‌ای دائمی اغلب مدت طولانی بر ریاست تکیه میکنند.» (۲۰) وبر یکبار دیگر تکرار میکند که هر «سوسیالیسم منطقی» مجبور خواهد بود اداره امور جامعه را از طریق بوروکراسی بدست گرفته و آن را بسط و افزایش دهد، چرا که اداره امور از طریق بوروکراسی چیزی غیر از صرفاً استیلائی عینی نیست، که بوسیله شرایط خود مطالبه میشود و بطور مساوی برای اهداف و نهادهای اخلاقی، سیاسی و فرهنگی دارای ارزش است. و این «شرایط عینی» خود دستگاهی هرچه بیشتر تولیدی و کار آمد، هرچه بیشتر قابل پیش بینی است.

مدیریت مجرب علمی دستگاه بوروکراسی بعنوان رسمی‌ترین تسلط عقلانی، جنبه مادیت عقل است، نوعی جنبه روحانی دادن به مادیت. ولی این روحانیت یافتن در واقع به تناقض خود تبدیل میشود. چرا که دستگاهی که هدفهای مدیریت خود را وضع و تعیین میکند خود وسیله این کار است. حال آنکه هیچ چیز نمیتواند وسیله خود باشد. حتی تولیدی‌ترین و مادی‌ترین دستگاه اقتصادی سرمایه‌داری مسورد ملاحظه فرار میگردد، این کافی نیست بگوئیم هدف‌نهایی این دستگاه بر طرف کردن نیازهای جامعه است، مفاد آن در یک مفهوم غلط جهانی، بیش از حد کلی و انتزاعی است. چرا که حتی خود وبر آن را نیز تشخیص داده - تهیه و تدارک برای احتیاجات بشر نتیجه فرعی اقتصاد سرمایه‌داری است، نتیجه فرعی که ماثون سودجویی این شیوه تولیدی است، عبارت دیگر، جنبه ابتدائی سیستم اقتصادی است که تا فرم شیوه تولید سرمایه‌داری در هم آمیخته است. احتیاجات بشر برای سیستم سرمایه‌داری وقتی منطقی و اساسی است که مساله‌ای در زندگی بشر بعنوان مصرف کننده (و نه تولید کننده، چون این مساله تا حدی حس شده است) مطرح باشد. بدین معنی که سرمایه‌داری بتواند پناهگاههای اتمی، زیستگاههای فرعی زیر زمینی، و محل‌های محفوظ به ثروتمندان برورش دهد. ولی اگر مدیریت بوروکراتیک دستگاه سرمایه‌داری با تمامی عقلانیت خود، در حکم وسیله‌ای باقی بماند، بنابر این بعنوان عقلانیت وابسته و متعین خواهد بود. بوروکراسی خود را تابع قدرت مافوق و ماوراء

\* - و بر سه نوع استیلاء و غلبه تشخیص میدهد، استیلاء بر پایه سنن Traditional domination استیلاء بر پایه کرامت Charismatic domination و استیلاء بر پایه قانون Legitimate domination. وی بین «قدرت» Power «استیلاء و غلبه» Domination فرق «یک‌گذار» و گاهی Authority را مترادف Domination بکار میرود. (م)

بوروکراسی میکند قدرتی که «بیگانه با مدیریت بوروکراسی» است، و اگر عقلانیت فقط در مدیریت تجسم و تحقق یابد، قانون اجرایی قدرت غیرعقلانی است. برداشت وبر از عقل در قدرت کراماتی غیر عقلانی به پایان خود میرسد.

### کرامت

از مفاهیم متعددی که وبر بکار برده، شاید «کرامت» بحث انگیزترین و استنباط آمیزترین مفاهیم باشد حتی بعنوان يك لفظ ساده، مبین تصدیق بلا تصوری است از هر نوع موفقیت هدایتگری که از مواهب الهی و شهودات مذهبی برخوردار است. در اینجا سعی ما در کشف مفهومی که روشنگر رابطه دیالکتیکی بیسن عقلانیت و غیر عقلانیت موجود در جامعه مدرن است، خواهد بود. استیلاء کراماتی بعنوان مرحله ای در يك روند توسعه دوگانه تجلی میکند. از طرفی کرامت تمایل به تبدیل به سلطه مستحکم منافع ویژه و تشکیلات بوروکراتیکی آنها دارد، و از طرف دیگر، تشکیلات بوروکراسی را تابع برتری و رهبری کراماتی میکند. وبر در فصلی تحت عنوان «تغییر و تبدیل ماهیت کرامت» شرح میدهد که چگونه سلطه کراماتی تمایل به تبدیل به «قدرت دائمی» و «تصرف ابدی» دارد. در این روند، کرامت «بدست عده قدرتمندی میافتد که زندگی روزمره مردم را تعیین میکنند، و بالاتر از آن، به منافع اقتصادی ملط میشوند». آنچه که در شکل کرامت يك فرد خاص و موفقیت وی شروع میشود در استیلاء دستگاه بوروکراسی که حقوق و وظایفی را کسب کرده است خاتمه مییابد، که در آن افراد تحت سلطه کراماتی وظیفه شناس، تابع قوانین و مقررات شده و مجبور از پرداخت مالیات و دیگر وظایف میشوند.

ولی این مدیریت عقلانی مردم و اشیاء نمیتواند بدون رهبری و هدایتگری کراماتی غیر عقلانی انجام وظیفه کنند. چون در غیر این صورت مدیریت روبه روش واقعاً عقلانی گذاشته و سلطه و غلبه کراماتی را منهدم کرده و تبدیل به مدیریت اشیاء خواهد شد. ولی دستگاه مدیریت اغلب مبتنی بر پایه استیلاء و غلبه بوده و جهت نگهداری و تقویت آن تاسیس شده است. يك مدیریت واقعاً «عقلانی» بایستی ثروت ملی و اجتماعی را در جهت رشد و توسعه آزاد اقتصاد و دربرطرف کردن احتیاجات بشر بکار گیرد، ترقی و تکامل تکنیکی این امر را هرچه واقعی تر امکان پذیر میگرداند. ولی این، نوعی امکان پذیری است که با عقلانیت دستگاه که مبتنی بر موانع و محدودیت های تولیدی است در تناقض میباشد. به موجبی که این تناقض تبدیل به امر غیرعقلانی و برخوردار رود و میشود، بایستی بوسیله شکل تازه ای از استیلاء از بین برود، البته اگر بنماید که این استیلاء ادامه حیات یابد. دموکراسی دور از دسترس که نتیجه ترقی تکنیکی است - و تمایلات مساوات گرایی که نتیجه رشد تولیدی است - بوسیله کنترل و تحدید دموکراسی خنثی و عقیم میماند. غلبه بعنوان امتیاز ویژه منافع، و خود متعین بعنوان منافع عمومی، در واحد اجباری جمع آمده اند، تجلی کلاسیک حل تناقضهای اجتماعی عبارت از دموکراسی از طریق مراجعه به آراء عمومی است که در آن مردم مجرب رهبر خودشان را انتخاب کرده و برای مدت معینی و تحت شرایط ویژه ای که بطور دقیق کنترل میشود، قدرت وی را تأیید و سیاست وی را تصویب

میکند. (۲۲) بنابر این برای وبر حق انتخاب عمومی نه تنها نتیجه سلطه و غلبه نیست، بلکه وسیله استیلاء در مدت زمان تکامل تکنیکی خود است. دموکراسی از طریق مراجعه به آراء عمومی است که تحت فشار عقل سیاسی مبدل به عدم عقلانیت میشود.

تجلی خارجی این روند عقل (عقل نظری) در رشد و توسعه سرمایه داری چیست؟ قدرت بی پایه سرمایه داری در برابر قدرت کراماتی مقاومت میکند، و وبر در استعمال لفظ کرامت در جامعه صنعتی معاصر محسوسانه قدم بر میدارد، گرچه موضع و عقاید وی در طول زمان جنک اول و علیه انقلاب در برابر او هام کراماتی سر فرود میاورد، ولی واقعیت چیز دیگری است: عقل نظری دستگاه مدیریت که از نظر تکنیکی به کمال رسیده تابع غیر عقلانیت میشود. تجرید و تحلیل وبر از بوروکراسی تحت نفوذ توهومات ایدئولوژیکی وی قرار میگیرد. وی در زمان خود خصوصیات هذیانی دموکراسی مدرن را با بیانیه تلفیقی و سازگار جلوه دادن تضادهای طبقاتی تصویر نمود. مدیریت بوروکراتیکی سرمایه داری صنعتی مدرن گرچه به ظاهر ایجاد تعادل و تساوی میکند، ولی «پدیده قاطع و نهائی تقریباً منحصر به ایجاد تساوی بین طبقه تحت سلطه و طبقه حاکم است که بطور بوروکراتیک در گروهی سازمان یافته اند. و در وضع جدید رسماً و عملاً دارای موفقیت فرمانروائی مطلق هستند». (۲۳) بارها وبر تأکید میکند که دستگاه عالی مدیریت که به دلیل عقلانیت نظری خود به کمال تکنیکی رسیده «وسیله ای عالی قدرت برای آنهاست است که دستگاه بوروکراسی را در اختیار دارند». وی مینویسد:

«وابستگی سرنوشت مادی توده خلاق به کار کرد صحیح و درست تشکیلات سرمایه داری خصوصی که همواره در حال رشد بوده و بطریق بوروکراسی هماهنگ و تعدیل میشود... فکر از میان برداشتن این تشکیلات سرمایه داری هرچه بیشتر تبدیل بوتوبیا میشود.» (۲۴)

وابستگی کامل به وظیفه مطلق دستگاه بوروکراسی «پایه های تمامی نظام» اجتماعی را تشکیل میدهد، و از این رو دیگر دستگاه خود مورد سوال قرار نمیگیرد. «تعیین جهت رفتار زیر دستان نسبت به این نظم» اجتماعی استخوان بندی تابعیت طبقه تحت کنترل را که دیگر چندان آگاهی ندارند تشکیل می دهد، چرا که نظم اجتماعی بطور کامل منطقی و بطور خیره کننده با کفایت و کارآمد جلوه میکند. بدین معنی که بوروکراسی چنان کامل و محاسبه شده تمامی وظایف جامعه جهانی را اداره میکند که دیگر هیچ فرد منفردی نمیتواند بدون آن قادر به زندگی بوده و یا نسبت به آن نظر انتقادی داشته باشد. متأسفانه ماکس وبر زنده نماند تا به بیند که چگونه سرمایه داری رشد یافته در کفایت عقلانی را از طریق عقلانیت خود به قدرت عظیم غیر عقلانی مردم را نابود کرده و امکانات شغلی و موفقیت و پیروزی کسب میکند، و چگونه جنون و دیوانگی نه تنها پایه و اساس ترقی سرمایه داری، بلکه هرچه بیشتر شرایط زندگی بشر را تشکیل میدهد. وی زنده نماند تا شاهد «جامعه مرفه» ای شود و به بیند که چگونه سرمایه داری منافع تکنیکی، مادی و فرهنگی را بر باد داده و از آنها سوءاستفاده میکند. و چگونه در تهیه و بسیج جنک، انسانیت را به نیان برده، و بدبختی، ظلم، و ستمکاری برنامه ریزی شده ای را خلق میکند، حتی قبل از رشد قدرت عمل، وبر خطر تسلیم مدیریت بوروکراسی عقلانی را از طریق عقلانیت خود به قدرت عظیم غیر عقلانی

تذکر داده بود .

سرمایه‌داری با تمام عقلانیت خود - یا نسبتاً بخاطر عقلانیت ویژه خود - به نوعی عدم عقلانیت میانجامد نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه حتی از نظر مدیریت بوروکراسی دستگاه‌دولتی، ارزش این را دارد که در اینجا از فلسفه حقوق هگل یادآوری کنیم . هگل معتقد بود که در راس هرم دولت بورژوازی عقل مطلق قرار دارد که عبارتست از شخص خود «سلطان» مقتدر که بطور تصادفی به آن مرحله رسیده است . بدین معنی که بطور تصادفی و احتمالی در آن خانواده متولد شده است . فلسفه هگل و تئوری ویر در تجزیه و تحلیل عقل بورژوازی محدودیتهای خود را فاش میکنند : بورژوازی خود را با تکامل بخشیدن به پایان میرساند.\*

### تکنولوژی و آزادی

حال بر میگردیم به مراحل روند توسعه‌ای اندیشه و پروا اهداف آن ، برای ویر سرمایه‌داری غرب تحت سیستم هدف‌جویی قدرت سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی فئودالیزم : یعنی قدرت امپریالیستی . مدیریت ذاتی این سیستم بطور نظری عقلانی است: یعنی اقتدار و استیلای بوروکراسی این مدیریت سلطه‌شکن بر بشر را تحقق می‌بخشد : یعنی وسایل تکنیکی عقلانی و مستقل و مصون از تأثیر ارزش‌ها ، جدائی بشر از وسایل تولید ، و تابعیت بشر از جبر و کفایت تکنیکی در درون چارچوب سرمایه‌گذاری خصوصی . اینجا ماشین و ابزار تصمیم میگیرد ، \* \* \* ولی «ماشین جمود و بی‌روح غول منجمدی است که قدرت غلبه بر بشر را دارد ، چرا که دارای قدرتی است که بشر را مجبور به اطاعت و بندگی میکند .» (۲۵)

و اما اینکه «ماشین غول منجمدی» است ، بدین دلیل است که بشر بر بشر فرمانروایی میکند . بنابر این ، این تکنیک و عقل برده داری را دوباره زنده می‌کند . تابعیت از این تکنیک در واقع تحت سلطه قرار گرفتن است ، عقلانیت تکنیکی نظری تبدیل به عقلانیت سیاسی مادی میشود . آیا عقل تکنیکی از همان آغاز شروع استیلاء سرمایه‌گذاری خصوصی بر «کار آزاد» بود؟ تقدیری که ویر در یکی از فرمول‌های جبری خود پیش‌بینی میکرد ، به مقیاس وسیعی، به وقوع پیوست : «تشکیلات بوروکراسی با دستگاهی در دست ساختن خانه‌های بندگی است ، که در آنها امکاناً بشر روزی شبیه دهقانان زمان دولت مصر کهن راضی، خشنود و بی‌قدرت باشد ، زمانیکه چیز تکنیکی صرف، یعنی مدیریت و استقرار صرف و عقلانی تبدیل به تنها و آخرین ارزش میشود که مسیر و جهت امورشان را با اقتدار تمام تعیین میکند.» (۲۶) ولی در همین صریح‌ترین و دقیق‌ترین نقطه است که تجربه و تحلیل ویر خود به انتقادی از خود تبدیل میشود ، این مساله روشن است که ویر به‌چهره‌رفائی با دیگر خصوصیات خود در آمیخته و تحت تأثیرشان قرار دارد : ایجاد تعادل بین عقل تکنیکی و عقل سرمایه‌داری . این نوع انتقاد مانع از آن بسود که وی بتواند ببیند که عقل تکنیکی «ناب و خالص» و صرف و نظری نبوده ، بلکه عقلی بود حاکم و غالب که «خانه‌های بندگی» را بنا میکرد . آیا کمال بخشیدن به عقل تکنیکی میتواند بسادگی وسیله‌ای برای آزادی بشر باشد ؟ به بیان دیگر ، تجربه و تحلیل ویر از سرمایه‌داری بوجد کافی مصون از تأثیر ارزش‌ها و باور کردهای وی نیست ، چرا که وی در تعریف عقلانیت

صرف و نظری معیارها و ارزشهای ویژه سرمایه‌داری را وارد کرده است . از همینجا بود که تناقض بین عقلانیت اساسی و عقلانیت نظری بوجود آمد . بی‌طرفی عقل تکنیکی علیه تمام ارزشهای اساسی بیرونی . این بی‌طرفی عقل تکنیکی بود که به‌ویژه فرصت داد تا فیسول کند که منافع (مادی) ملت و قدرت سیاسی آن بعنوان معیارها و ارزشهایی است که به عقل تکنیکی حاکم به آن فرمان میدهد . مفهوم تکنیکی عقل شاید خود ایدئولوژیکی بود . نه صرفاً اعمال آن ، بلکه تکنیک خود بر طبیعت و بشر حاکم و مسلط است . اهداف و منافع ویژه استیلاء چیز «مضاف» و تحمیلی بر آن نیست ، بلکه آنها خود در درون ساختمان دستگاه تکنیکی وجود دارد . چرا که تکنولوژی خود نتیجه پروژه تاریخی-اجتماعی است ، و در این پروژه طرح‌ریزی شده که متضمن منافع گروه حاکم است معلوم نیست از بشر و طبیعت چه میخواهند بوجود آورند . همچو «اهداف» استیلاء «ذاتی و اساسی» هستند و به همین دلیل به خود عقل تکنیکی متعلق میباشند .

ماکس ویر مفاهیم خود را از عینیات مادی اجتماعی اجتناب ناپذیر انتزاع کرد . ما قبلاً در باره صحت عمل تجرد وی در تجربه و تحلیل عقل سرمایه‌داری بحث کردیم . تجرد تبدیل به انتقاد از این عقل میشود ، چرا که نشان میدهد که تا چه اندازه عقلانیت سرمایه‌داری خود که از فعالیت بشر انتزاع شده ، بی‌تفاوت به نیازهای بشری است ، و این بی‌تفاوتی هرچه بیشتر تولیدی و قابل محاسبه و سیستماتیک است . و از اینجا است که «خانه‌های بزرگی» را هرچه «مزین‌تر و عالی‌تر» بنا میکند ، طوریکه به تمامی بندگان شامل شود . بنابر این عمل تجرد ویر چنان با شواهد مادی آشفتگی و انباشته است که جامعه مبادله‌ای عقلانی را قضاوت عقلانی اعلام میدارد . ولی این جامعه در رشد و توسعه خود تمایل به انهدام شرایط مادی خود دارد ، سرمایه‌داری خصوصی دیگر موضع عقلانیت اقتصادی نیست ، و «کار آزاد» دیگر بندهای تحت فشار و تهدید به «شلاق گرسنگی» نیستند ، جامعه مبادله‌ای که در آن همه چیز آزاد و منطقی جلوه میکند . تحت کنترل انحصارات سیاسی و اقتصادی قرار دارد . بازار و آزادی آن ، که خصصت ایدئولوژیکی آن را ماکس ویر با اندازه کافی تصویر کرده است ، تابع قواعد موثر و موحد قرار میگیرد که در آن منافع عمومی بوسیله منافع ویژه غالب به شدت و دقت تعیین شده و تخصیص مییابد . مادیت یافتن منهدم شده است و لم در يك روش فریبده . جدائی کارگران از وسایل تولید ، که ویر آن را نتیجه ضروری تکنیکی میداند ، تابع برنامه مدیریت جامعه صنعتی پیچیده میشود . عقلانیت صرف سرمایه‌داری موفقیت بزرگ خود را در کامپیوترهای الکترونیک که قادر بر خدمت به هر نوعی هستند ، جشن میگیرد . این کامپیوترها وسایل قدرتمندی در دست سیاستمداران حرفه‌ای انحصار طلب هستند که قادر به محاسبه برد یا باخت با عنتهای اطمینان‌بخش میباشند . حتی قادر هستند که شانس نابودی تمامی سیستم سرمایه‌داری را با

\* مقایسه کنید با جمله معروفی از بنیانگذاران فلسفه علمی که در کتاب معروف خود باین مساله اشاره کرده‌اند : «سلاحی که بورژوازی با آن فتودالسم را نابود کرد . اکنون در اثر رشد و توسعه بسوی خود بورژوازی متوجه شده است.» (م)  
\*\* آیفایلم ادیبه فضائی ، سال ۲۰۰۱ حجم این گونه نظریه‌است ؟ (م)



## ملاحظات و زیر نویس ها

۱ - ما شاید از خود پرسیم که اگر ویر هیدید که آن غرب نبود که عالی ترین شکل عقلانیت غرب را تحت عنوان سوسیالیسم بکار برد بلکه شرق بود، چه میگفت؟

2— Gesammelte Aufsätze zur Soziologic and Soziolpolitik, Tubigen (Mohr), 1924, P. 419.

۳ - همان ، ص ۴۰۲ .

۴ - دیباچه بر جلد اول

Gesammelte Aufsätze Zur soziologic...

ص ۱۰۰ .

۵ - همان ، ص ۵۰۰ .

۶ - این مقاله بروشنی و با شواهد عینی بوسیله ولف مومسن W. Mommsen در کتاب

Max Weker und die deutsche politik, 1950

بررسی شده است.

7— Gesammelte Politische schriften, Munchen (Drei Masken Verlag) P. 20

۸ - همان ، ص ۲۷ .

۹ - همان ، ص ۲۹ .

10— Wirtschaft und Gesellschaft, 1922, p. 48.

۱۱ - همان ، ص ۴۹ .

۱۲ - همان ، ص ۶۰ .

15— Gesammelte Aufsätze zur Soziologic... P. 501.

۱۳ - همان ، ص ۴۴ .

۱۴ - همان ، ص ۴۵-۴۴ .

18— Wirtschaft und Gesellschaft, pp 19-23.

۱۵ - همان ، ص ۵۰۲ .

۱۶ - همان ، ص ۱۲۸ .

۱۷ - همان ، ص ۱۲۹ .

۱۸ - همان ، ص ۲۱ .

۱۹ - همان ، ص ۲۲ .

۲۰ - همان ، ص ۲۳ .

۲۱ - همان ، ص ۲۴ .

۲۲ - همان ، ص ۲۶۷ .

۲۳ - همان ، ص ۲۶۹ .

۲۴ - همان ، ص ۲۶۹ .

۲۵— Gesammelte Politische... P. 151.

۲۶ - همان ، ص ۱۵۱ .

مراجعه به محاسبه جمعیت مطیع ارزیابی کنند . دموکراسی توده خلق تبدیل به مراجعه به آراء عمومی در اقتصاد و جامعه میشود: بدین معنی که توده خلق رهبران خود را در خانه های بندگی انتخاب میکنند .

ولی اگر عقل تکنیکی بعنوان عقل سیاسی تجلی یابد ، این بدان دلیل است که عقل تکنیکی و عقل سیاسی از همان آغاز چنین بودند ، بدین معنی که در منافع ویژه استیلاء و اقتدار محدود و متعین بودند . همانند عقل سیاسی ، عقل تکنیکی نیز تاریخی است . اگر جدائی کارگران از وسایل تولید ضرورت تکنیکی است ، «بندگی» ناشی از این وضع ضرورتی نیست . بر پایه موفقیت های حاصله ، یعنی بر پایه مکانیکی کردن تولید و محاسبه ، این جدائی محتوی عقلانیتی است که از نظر کیفی متفاوت است ، و در جدائی کارگزار از وسایل تولید تبدیل به جدائی وی از کار میشود که از نظر اجتماعی ضروری است . در فرنی که تولید در آن ماشینی شده ، احتمالاً با انسانهایی که از کار آزاد شده اند به تعبیری ارزش های ذاتی و نظری دیگر نیازی به «بستن تناقض در اصول خود نیستند چرا که «غول منجمد» ذهنی دیگر بی طرف نیست . عقل تکنیکی حال عقل غالب اجتماعی شده است که شاید تبدیل به ساختمان خودشود . عقل تکنیکی ، میتواند تکنیک آزادی نیز باشد .

برای ماکس وبر این امکان پذیری حکم بوتویا را داشت . امروزه بنظر میرسد که وی حق داشت ، ولی زمانیکه جامعه صنعتی بر امکانات تاریخی خود فائق آید ، آن دیگر عقل بورژوازی و بر نیست که پیروز میشود . خیالی مشکل است که در «خانه های بندگی» دنبال نوعی عقل گشت ، یا شاید هم در مفهوم وبر از عقل نوعی استهزا وجود دارد ، ولی خود او منکر آن است . آیا نوعی می خواهد بگوید : این همان است که تو عقلش میخوانی ؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

